

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان انقلابی افغانستان - اسد ۱۴۰۰
۲۱ می ۲۰۲۲



با مبارزه ایدئولوژیک می توان فساد ایدئولوژیک را ریشه کن کرد! (۷)

تسلیم طلبی تشکیلاتی بستی برای تسلیم طلبی ملی - طبقاتی

فقدان سانترالیزم دموکراتیک و نبود مبارزه ایدئولوژیک سالم منجر به فساد و تعمیق آن در عرصه های گوناگون می شود. یکی از این عرصه ها تسلیم طلبی یک سازمان است. وقتی تکروی، تصمیم فردی توأم با استبداد تشکیلاتی بر حیات یک سازمان حاکم شود، ایستگاه آخری آن تسلیم طلبی نام دارد. مبدای تسلیم طلبی ملی - طبقاتی، تسلیمی و سجود تشکیلاتی در مقابل استبداد و امپراتوری فرد اول است. وقتی «تقدس» فرد اول چنان در سازمان ریشه دوانده باشد که بد زبانی اش هم «ارشادات داهیانه» و «آموزنده» تلقی گردد؛ چرا آن سازمان در منجلا ب تسلیم طلبی ملی - طبقاتی فرو نرود؟

سازمان انقلابی افغانستان در نوشته های متعدد به بخش های گوناگون تسلیم طلبی «سازمان رهائی» پرداخته است. «سازمان رهائی» نه تنها در سند «با درس گیری...» انتقاد از خود شایسته و صادقانه در عرصه تسلیم طلبی ملی - طبقاتی انجام نداده، ریشه های آن را تشخیص نکرده، به جراحی آن نپرداخته، بل با چونه پاشی و شیر غلت زدن، شهامت انقلابی انتقاد و انتقاد از خودش را بار دیگر زیر سؤال برده و با انتقاد از خود آیکی تلاش کرده به شعور توده ها و جنبش انقلابی افغانستان توهین کند.

تسلیم طلبی ملی - طبقاتی «سازمان رهائی» اظهر من الشمس است. بهتر خواهد بود دمل چرکین تسلیم طلبی این سازمان را توسط یک تن از اعضای پیشین و سابقه دار مرکزیت نشتر بز نیم تا جرم و میکروب آن به خوبی مشاهده شود.

«حمزه» می‌نویسد: «خاصاً از ۲۰۰۱ تا امروز ما دچار گمراهی مفرط شده ایم. از پروسه بنام اشغالی و پوشالی به سرمداری امپریالیسم امریکا و سرمایه داری جهانی و حمایت ارتجاع جهانی و منطقه و همه نیروهای ضد انقلابی داخلی و خارجی یک جبهه سیاه را علیه نیروهای مترقی، انقلابی، چپ و دموکراتیک تشکیل داد ما دنباله رو این پروسه بنام و جبهه سیاه شده ایم مثال روشن شرکت در لویه جرگه اضطراری، لویه جرگه قانون اساسی، انتخابات (ریاست جمهوری، پارلمانی، شورای ولایتی)، حزب سازی، تظاهرات نمایشی...»، «... بدبختانه طی ۱۷ سال آخر دوره اشغال مبارزه انقلابی و ایدیولوژیک را کنار تحت عنوان به اصطلاح مبارزه بنام دموکراتیک - رسمی و علنی را اختیار که در حقیقت مبارزه طبقاتی، انقلابی چه که مبارزه ملی و میهنی را نقض کرده ایم حتی به نحوی اشغال را تأیید» کردیم.

با وجودی که این عضو سابقه‌دار و پیشین مرکزیت سال‌های سال در برابر تسلیم‌طلبی «سازمان رهائی» سکوت کرده بود و انتقادات سازمان انقلابی افغانستان که در شماره‌های متعدد «به پیش» (ارگان سیاسی - تیوریک سازمان) و سایر نوشته‌های سازمان تدوین شده، او را ظاهراً از خواب شیرین بیدار نکرد، اما ما موضع‌گیری اخیر او را هرچند با تأخیر، صادقانه‌ترین موضع‌گیری یکی از بالاترین اعضای مرکزیت سازمان در قبال تسلیم‌طلبی آن سازمان می‌دانیم. «سازمان رهائی» که ادعا می‌کند «از بیان ضعف های مان نترسیده و خواهیم آموخت که بر آنها فایق آنیم»، اما اینجا ترس و رعشه تمام بدنه آن را فرا گرفته، با لکنت تسلیم‌طلبی ملی - طبقاتی خود را می‌خواهد اشتباه جا بزند؛ با وجودی که می‌داند خیانت عمیق به جنبش انقلابی، به چپ، به وطن و مهمتر از همه به توده‌ها انجام داده است. تسلیم‌طلبی ملی - طبقاتی ضعف نیست، اشتباه نیست، انحراف نیست، صاف و ساده خیانت است. این سازمان که چندین سال متواتر برای کرزی عرق ریخت، در بن اول و دوم در کنار جنایتکاران و دژخیمان و استعمارگران نشست؛ دست‌های اوپاما و هیلری کلنتن را در واشنگتن و کابل فشرد و جایزه‌های فراوان از ستمگران ناتوئی دریافت کرد و مست پروژه‌های اشغالگران بود و است؛ عمیقاً در منجلاّب تسلیم‌طلبی ملی - طبقاتی فرو رفته است. همیاری با اشغالگران با تخدیر سیاسی مردم و خواباندن شعور سیاسی توده‌ها با شعار مسخره «هرگ بر جنگ سالاران» این سازمان را برای پیشبرد «فعالیت‌های مشکوک» ناگزیر ساخت اشغال عریان، آشکار و خونین امپریالیزم امریکا و موتلفین‌اش را عمداً نبیند و آن را «مدخله» مثبت ارزیابی کند. حال که فرصت داشت تا بر این دمل چرکین نشتر بران و بیرحمانه بکشد و خیانت خود را جمع‌بندی کند، متأسفانه باز هم دروغ می‌گوید:

«از اشتباهات سیاسی ما هم این بود که اشغال افغانستان توسط امریکا و «ناتو» را در ابتدا «مدخله» نامیدیم. تصور می‌کردیم امریکا و متحدان با درس‌گیری از گذشته، خود را در باتلاقی نخواهند افکند که تجاوزکاران روسی را از پا درآورد. همچنین با تحلیلی اشتباه آمیز از وضع جهانی و مشخصاً امپریالیزم، پائیدن امریکا را در کشور پس از سقوط طالبان بعید می‌دانستیم. اگر چه از لحاظ تیوریک نسبت به سرشت امپریالیزم امریکا و ناتو دچار هیچ توهمی نبودیم ولی خطای مذکور می‌رساند که در یک برخورد مشخص، از آن چهارچوب علمی و تیوریک که درستی آن در اطراف و اکناف جهان مکرراً به اثبات رسیده است خارج شده و اهداف استراتژیک امپریالیزم امریکا و متحدان را در افغانستان ندیدیم.»

این پاراگراف با چند دروغ درشت آلوده است:

دروغ اول - «از اشتباهات سیاسی ما هم این بود»: این دروغ «ما» دروغ درشت است. سند «با درس‌گیری...» خود می‌گوید که این «ما» دروغ است. مسئولیت تسلیم‌طلبی آن سازمان را فاعل «ما» ندارد. این مسئولیت بر دوش همان

فرد اول است که هرکاره بود و است. فرد اول خودش در سند «با درس گیری...» نوشته است: «...اغلب اوقات تصمیم گیری ها منحصر به یکی دو فرد می شد»، «...در نتیجه کارها و تصمیم در هر مورد چه خوب و چه نادرست در دست یکی دو نفر متمرکز می شد.» این «یکی دو نفر» که همان فرد اول است، باید مسئولیت این خبط و خیانت سیاسی را بپذیرد.

دروغ دوم - «اشغال افغانستان توسط امریکا و «ناتو» را در ابتدا «مداخله» نامیدیم»: ابتدا، یعنی سال اول، سال دوم، سال سوم، سال چهارم؟ از کدام ابتدا گپ می زنید؟ شما تا ۲۲ حمل ۱۳۸۹ اشغال افغانستان را «مداخله» می خواندید، درست چیزی کم یک دهه. پس از ایجاد گروه پیشگام افغانستان در عقرب ۱۳۸۵ و متعاقباً تأسیس سازمان انقلابی افغانستان در ۱۳۸۷ و افشای سیاست های تسلیم طلبانه «سازمان رهائی» توسط سازمان ما تحت فشار قرار گرفتید و ناگزیر شدید فقط کلمه «مداخله» را به اشغال تغییر دهید، اما سایر روابط و نهادهای تان کمافی السابق «مداخله ای» باقی ماند.

دروغ سوم - «تصور می کردیم امریکا و متحدان با درس گیری از گذشته، خود را در باتلاقی نخواهند افکند که تجاوزکاران روسی را از پا درآورده»: وقتی می نویسید «در «مشعل رهائی» علت کمبودهای جنبش «تاریخ کوتاه جنبش مارکسیستی، کمبود معرفت، فقدان تجربه عملی مبارزاتی» گفته شد. امروز هیچ کدام از این ها علت نیست. چهار دهه هم برای ارتقای معرفت و تجربه یابی مدتی کفایت و هم برای پی بردن یک سازمان به ریشه عقب ماندگی و رکودش.» پس این «تصور» کردن با این معرفت چهار دهه ای دروغی بیش نیست.

دروغ چهارم - «با تحلیلی اشتباه آمیز از وضع جهانی و مشخصاً امپریالیزم، پائیدن امریکا را در کشور پس از سقوط طالبان بعید می دانستیم»: چطور می توانیم باور کنیم سازمانی که تا سه سال پیش از تجاوز امریکا بر افغانستان، تحلیل خوب از وضع جهانی و امپریالیزم و بخصوص امپریالیزم امریکا داشته، یکباره در منجلاب «تحلیل اشتباه آمیز» بیفتد؟ به این موضوع بر می گردیم.

دروغ پنجم - «...اهداف استراتژیک امپریالیزم امریکا و متحدان را در افغانستان ندیدیم»: چطور می توان باور کرد که این سازمان که تا سه سال پیش از اشغال افغانستان اهداف ستراتیژیک امریکا و متحدانش را در افغانستان به خوبی می فهمید، یکباره آن را نبیند؟

به دروغ های سوم، چهارم و پنجم بیشتر می پردازیم. با وجودی که «سازمان رهائی» کمبود معرفت و تجربه را دیگر علت کمبودهایش نمی داند و فقر تیوریک را علت ریشه ای جدی ترین پسماندگی هایش هم نمی پذیرد و یک لاف هم اضافه می کند که در پاسخ به تقریباً هیچ مسئله انقلاب افغانستان نبوده که از نظر تیوریک در مانده و بالنتیجه نتواند گامی به پیش نهد؛ پس چگونه است که نه از جنایات عملی امریکا در جاپان می آموزد، نه در ویتنام، نه در لائوس، نه از بمباران روزانه طیاره های «ب۵۲» بر توده های زحمتکش افغانستان در یک دهه؟ این چه نوع سازمانی است که با وجودی که جزوهای «سی آی ای و جنبش مقاومت ما» و «دست امپریالیست ها در کلیه مناطق پر خون و آشوب جهان در کار است» را نشر کرده، اما یکباره گنگس و گول می شود، نه اشغال را می بیند، نه ستراتیژی امپریالیست های امریکائی را، نه مزدور بودن کرزی را و نه...؟

«سازمان رهائی» از امپریالیزم و اهداف ستراتیژیک آن آگاهی کافی داشت و می دانست که با تجاوز امریکا و ناتو افغانستان اشغال شده است. می دانست که امپریالیست ها پس از اشغال و تجاوز برای پائیدن در کشور ما پایگاه می سازند، از صدها پایگاه امریکائی حتی در کشورهائی که در اشغال امریکا نیستند، خبر داشت؛ اما چرا خود را به گنگسی و پکری زد و تا سطح غرق شدن در منجلاب تسلیم طلبی پیش رفت؟

پاسخ روشن است: دوره طالبان را به یاد داریم. دوره‌ای که سازمان برای پیدا کردن پول، انجو و بعد چندین انجو راجستر کرد. با تأسیس این نهادهای مدنی، پول بر «سازمان رهائی» باریدن گرفت (هرچند قبل برین نیز از طرق مختلف و نهادهای مختلف پول‌های بادآورده زیادی را نصیب شده بود). همه به یاد داریم که جویه جویه خارجی تحت نام‌های گوناگون به مراکز مهاجرتی این سازمان هجوم می‌آوردند، ماه‌ها اتراق می‌کردند و پول می‌دادند.¹ این جویه‌ها چنان سازمان را مصروف ساخت که هم و غماش را کار انجویی، امور خیریه، شرکت در کنفرانس‌های خارجی و میزبانی و پذیرائی از مهمانان بنگاه‌های غرب ساخت. خوش و بش با غربی‌ها، این سازمان را از برش انقلابی تهی ساخت و برای ربودن بیشتر دل غربی‌ها، در بسا موارد تلاش نمود تا کلمات «انقلاب» و «انقلابی» را به دلخواه غربی‌ها توضیح و تعریف نماید. این وضعیت چنان دردناک پیش رفت که بالاخره حوصله یکی از کادرهای سابق‌مدار سازمان را لبریز ساخت و در یکی از جلسات با حضور فرد اول بر این «مهمان‌نوازی»‌ها و اعزام رفقای دختر و بخصوص دختر زنده‌یاد رفیق احمد به کشورهای خارجی انتقاد نمود و گفت: روح بزرگ رفیق احمد و راهب ما را نخواهد بخشید اگر از رفتن دختران به خارج جلوگیری نکنیم؛ اما بنابر پتکه و «خویشاوندی» با فرد اول، در اولین دقایق شروع جلسه روز بعد از انتقاد درست و انقلابی‌اش با انتقاد از خود غیرانقلابی متأسفانه منصرف شد!

فضای انجویی چنان بر «سازمان رهائی» حاکم شد که یکی از جلسات عمومی برای گزارش نشست امپریالیستی بُن اول اختصاص یافت و سایر نشست‌ها برای گزارش نمایندگان بازگشته از سفرهای امریکا، جاپان، اروپا و... مختص گردید. و از این که سازمان توانسته بود در نشست بن اول در حلقه سوم و چهارم جا خوش کند، چه کف زدن‌ها و فخر فروشی که نشد! بستر تسلیم‌طلبی «سازمان رهائی» از همینجا هموار شد. پول‌های غرب چنان این سازمان را کور و کر و لال ساخت که بیچاره نتوانست اشغال افغانستان را ببیند و ناله و فریاد زحمتکشانی را که توسط «ب۵۲» امریکا بلاوقفه سلاخی می‌شدند، بشنود و بشوراند.

با در نظر داشت این وضعیت، اشغال امریکا را «مداخله» خواندن، اشتباه سیاسی نه، بلکه تسلیم‌طلبی ملی - طبقاتی است. دالر و یورو و امکانات انجویی راه جدیدی پیش روی سازمان گشوده بود که طبعاً نمی‌توانست هم خدا را داشته باشد هم خرما را. در غیر آن چطور امکان دارد سازمانی که سه سال پیش از اشغال، از امپریالیزم امریکا «تصور» دیگری داشته باشد، با اشغال تصورش ۱۸۰ درجه تغییر بخورد؟ چطور یک سازمان مارکسیستی می‌تواند باور داشته باشد که امریکا و متحدانش از گذشته «درس» می‌گیرند، در حالی که سرشت تجاوزکارانه امپریالیست‌ها را به خوبی بدانند؟

این «مداخله» خواندن اشغال امریکا، آن‌هم از نوع مثبت آن، بسیار مشکوک به نظر می‌رسد. زیرا: «سازمان رهائی» سه سال پیش از اشغال کشور توسط امپریالیزم امریکا، این امپریالیزم جنایتکار و متحدين مخوف آن را به خوبی می‌شناخت، به همین خاطر نوشته بود: «امپریالیست‌ها و سگان بنیادگرا و غیر بنیادگرای آنان که دیگر خود را یکه تاز میدان احساس می‌کنند به انواع و اقسام حيله گری‌ها، دست درازی‌ها، مداخلات و جنایات در نقاط مختلف جهان دست زده می‌کشند زیر نام «نظم نوین جهانی» و «حقوق بشر» و زیر «چتر سازمان ملل» با شیوه‌های نوینی به استثمار و مکین خون زحمتکشان و نابود کردن جنبش انقلابی پرولتاریائی بپردازند.»، «در تمام نقاط جهان که آتش جنگ‌های قومی و مذهبی و لسانی و منطقوی و... در آنها شعله ور است دست امپریالیست‌ها و در راس امپریالیزم خون آشام

¹ سازمان انقلابی افغانستان نظراتش را در مورد کمک‌های امپریالیستی در جزوه «کمک‌های امپریالیستی، «استفاده تاکتیکی» یا همگام شدن با سیاست‌های امپریالیستی؟» واضح بیان کرده است.

امریکا در کار است.» - با تجدید سوگند در راه مارکسیزم قهقهه امپریالیست ها را در دهان شان بخشکانیم! ۲ اپریل ۱۹۹۸، فیصل آباد، پاکستان

معلوم نیست که این امپریالیزم خون آشام امریکا از چه رمل و اسطرابی کار گرفت و چگونه «سازمان رهائی» را چُف و منتر کرد که یکباره شعار سه سال قبل خود را فراموش کند و در خدمت امپریالیست های خون آشام قرار گیرد؛ احتمالاً امکانات انجمنی ارزشمندتر از خون توده های زحمتکش افغان و سوگند در راه مارکسیزم بود؟ اگر چنین نبود، سازمانی که در ۱۹۹۸ با تجدید سوگند در راه مارکسیزم قهقهه امپریالیست ها را در دهان شان می خشکاند، چرا یکباره در ۲۰۰۱ با قهقهه امپریالیست ها مست و خمار شد و در و دروازه مارکسیزم را عملاً بست؟ «سازمان رهائی» که در سند فوق الذکر اعلام کرده بود «خروش نبرد انقلابیون در پیرو، ترکیه، نیپال، ایران، کردستان، مکزیکو، کلمبیا، فلیپین، هندوستان و سایر نقاط جهان دست نشانندگان امپریالیزم را لرزان و متوحش ساخته است» چگونه به این نتیجه رسید که تحت اشغال امریکا با پروژه اشغال و تجاوز همیار و همنا شود؟ «سازمان رهائی» که در ۱۹۹۸ نوشته بود «چشم امید توده به سوی انقلابیونی است که در سرلوحه کار و سیاست شان دفاع از استقلال و رنجبران و آشتی ناپذیری به هرنوع وابستگی حکم بوده» چطور شد که یکباره در خدمت اهداف ستراتیژیک امپریالیزم امریکا و متحدان او قرار گرفت و توده ها را فراموش کرد و هرچه بود به پای «جامعه مدنی» و «جامعه جهانی» امپریالیستی گذاشت؟ «سازمان رهائی» که سه سال پیش می گفت «آنانی که بطور خلل ناپذیر به اندیشه های انقلابی وفادار اند و از اوضاع جهان تحلیل عملی دارند بحران های کنونی نه اینکه به هیچ وجه آنان را متزلزل نساخته بلکه برعکس اعتقاد شان را به حقانیت و درستی راهی که شناخته اند عمیق تر و استوارتر می سازد» چگونه شد که سه سال بعد دچار «تحلیلی اشتباه آمیز از وضع جهانی و مشخصاً امپریالیزم» شد و به جای استوار ماندن بر حقانیت و درستی راهش، به میلیون ها انسانی که تحت بمباران «ب۵۲» اشغالگران قرار داشتند، چنین پیام داد: «از زمان بر سر قدرت آمدن دولت های عبوری انتقالی و مداخله کشورهای سهیم در ائتلاف ضد تروریسم، شرایطی به وجود آمد که نیروهای ملی و دموکراتیک توانستند سر بلند کنند و دست به تشکیل سازمان ها، مجامع و انجمن های بزنند، تا بتوانند شرایط موجود را تحلیل نموده با مغتنم شمردن آن راه نجات از حاکمیت تفنگ سالاری و رسیدن به رفاه و سعادت مردم را دریابند.» - ماه اسد ۱۳۸۲

چرا و چگونه چنین شد؟ کدام کمیت ها ننگین و آلوده شدند که کیفیت چنین لجن مال و ملوث شد؟ «سازمان رهائی» که قبل از تأنید اشغال با چند فیر راکت از خلیج بر پایگاه های القاعده و طالبان به خشم آمده بود و آن را چهره متجاوز و جنایتکار امریکا می دانست و در ۱۷ سنبله ۱۳۷۷ با خشم نوشته بود: «چند روز قبل امپریالیزم امریکا مناطقی در افغانستان و سودان را مورد حمله موشک ها قرار داد و بدینصورت یکبار دیگر چهره متجاوز و جنایتکار خود را به نمایش گذاشت» چرا سه سال بعد، غرش و بمباران «ب۵۲» های بیش از صد هزار نیروی امپریالیستی را بر توده های زحمتکش افغانستان نه تنها ندید، بل به نحوی به تطهیر این جنایت پرداخت و با سردمداران این جنایت عکس های یادگاری قاب زد؟

«سازمان رهائی» که در اعلامیه سال ۱۳۷۷ تحت عنوان «تجاوز امپریالیزم امریکا به افغانستان را با سرنگونی نوکران جهادی و طالبی اش پاسخ گوئیم!» نوشته بود: «تحمیل جنگ و تجاوز به کشورهای فقیر در ماهیت امپریالیزم نهفته است که بدون آن نمی تواند به حیات زورگویانه و خونبارش ادامه دهد. امپریالیزم امریکا که خود را یک تاز می داند و با استفاده از چماق حقوق بشر و دموکراسی بر فرق مخالفانش می کوبد، وقتی منافعش اقتضا کند دیگر نه حقوق بشر برایش محترم است و نه دموکراسی و حاضر است برای دستیابی به خواستش هزاران انسان بی گناه را به نیستی و تباهی سوق دهد و به پشتیبانی از خون آشام ترین رژیم ها و نیروها برخیزد» چرا یکباره عاشق سینه چاک

حقوق بشر امریکائی و دموکراسی امریکائی شد و تا توانست برای آن عرق ریخت؟ چرا همدست با امپریالیست‌ها «چماق حقوق بشر و دموکراسی» امپریالیستی را بر فرق توده‌ها فرود آورد و برنامه سایه‌دارش را چنین درج تاریخ کرد: «استقرار و تحکیم پایه‌های دموکراسی و دفاع از آن به هر شکل مؤثر؛ دفاع از اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد»!! منشور همان سازمان ملل متحد «که تارهای حرکتش در دست قدرت‌های امپریالیستی و در درجه اول امریکا است» - دست امپریالیست‌ها در کلیه مناطق پر خون و آشوب جهان در کار است، اسد ۱۳۷۲، سازمان رهائی افغانستان

همین سازمان که مردم را به تحکیم پایه‌های دموکراسی اشغالی و دفاع از آن به هر شکل مؤثر دعوت می‌کرد و دفاع از اعلامیه حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد را برنامه کاری خود اعلام کرده بود، تا سه سال پیش از اشغال دوباره دموکراسی امریکائی و حقوق بشر امریکائی نوشته بود: «شعار صلح، دموکراسی، حقوق بشر و غیره که از طرف امپریالیست‌ها بخاطر فریب خلق‌های جهان سر داده شد، بار دیگر و در کمترین فرصت افشا و پاره گردید» و «دشمنان طبقاتی با وسایل گوناگون در تلاش اند تا ... دموکراسی بورژوازی را نسخه شفاف‌بخش دردها برای دنیا تجویز نماید»^۲ خود چرا یکبار به دشمنان طبقاتی یکجا شد و با وسایل گوناگون تلاش کرد دموکراسی بورژوائی و استعماری را نسخه «سر بلند کردن نیروهای ملی و دموکراتیک و رسیدن به رفاه و سعادت مردم» اعلام کند؟

«سازمان رهائی» که حتی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نوشته بود: «آیا امریکا باز هم مثل سال □□ در افغانستان حمله‌ی نظامی نموده و در برابر جنایات طالبان و اسامه خون هزاران هموطن بی‌گناه ما را خواهد ریخت؟ آیا امریکا فکر می‌کند با چنین حمله‌ای که باز هم قربانی اصلی آن هزاران هزار مردم فقیر ما خواهد بود می‌تواند سرمنشا اصلی تروریسم را بخشکاند یا بر عکس آن را گسترده‌تر و شدیدتر خواهد ساخت؟»^۳ چگونه این همه به خاک و خون کشیدن مردم فقیر افغانستان را ندید، بر زمین افتادن هزاران هزار تهدیدست آن را تکان نداد و مفتون اشغال امپریالیسم امریکا و ناتو شد و این «مداخله» را غنیمت شمرد؟

این سازمان که تا سه سال پیش از اشغال امریکا در «مواضع سازمان ما...» در مورد حزب کمونیست چین می‌نوشت که «سیاست سازشکارانه و محافظه کارانه‌ی رهبری حزب علیه امریکا و امپریالیست‌ها نمی‌تواند جدا از فساد ایدئولوژیک آن حزب تلقی شود» و این حزب را برای «حذف کلمه امپریالیسم در تبلیغات» ملامت می‌کرد، خود با همیاری با اشغالگران کشور ما و قاتلان مردم فقیر و فرودست ما دچار فساد شد که نه تنها با امریکا و امپریالیست‌ها از در محافظه‌کاری و سازش پیش آمد بلکه موید اشغال شد و یکی از عرق‌ریزان «جامعه منی» اشغالگران گردید؟ این سازمان تا جایی پیش رفت که برای خشنودی امریکا و امپریالیست‌های ناتوئی «کشور روسیه را به پرداخت غرامت جنگی و پاک‌کاری مابین‌های کشت شده در افغانستان» مکلف ساخت، در حالی که «ب۵۲»‌های اشغالگران امریکائی و ناتوئی هر روز قریه‌ها را با خاک یکسان می‌کردند و با بم‌های خوشه‌ای فقیرترین روستائیان را به کام مرگ می‌کشیدند.

این سازمان در امتداد دروغ‌های فوق‌الذکر چند دروغ دیگر نیز می‌بافد، اما بافنده این دروغ‌ها که خود را تردست و هوشیار فکر می‌کند، آگاه نیست که مچ‌اش گرفته می‌شود. نویسنده سند «با درس گیری...» ادامه می‌دهد: «در امتداد

^۲ «مواضع سازمان ما در بعضی موارد مشخص» - سازمان رهائی افغانستان. این نوشته خلاف تمام نوشته‌های «سازمان رهائی» تاریخ تحریر ندارد. اما از محتوای آن بر می‌آید که در زمان حاکمیت طالبان و دو سه سال قبل از اشغال امپریالیسم امریکا نوشته شده است.

^۳ مردم افغانستان هیچ ربطی به اسامه و همدستانش ندارند! - ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱

همین اشتباه، کرزی را به مثابه آدم «سیا» و کسی که حاضر است به خاطر حفظ جان و مقام و شبکه مافیائی خاندانش به هر خیانتی تن سپرد، در نظر نگرفتیم و فکر کردیم منافع امریکا اقتضا می‌کند تا دولت کرزی زیر کنترل جنایتکاران جهادی نباشد و بنابر این شرایط مساعدی به وجود خواهد آمد که از تضادها بین جناح بنیادگرا و ضد آن استفاده برد.»

دروغ شاخدار به همین می‌گویند.

این سازمان که به گونه عمدی شعور انقلابی‌اش را تعطیل کرده بود، فکر می‌کند با این دروغ‌ها دیگران را قناعت داده می‌تواند. در حالی که کشور ما به مستعمره «جامعه جهانی» تبدیل شده و استقلال سیاسی‌اش از بین رفته، ایشان «از تضادها بین جناح بنیادگرا و ضد آن استفاده» می‌بردند. به بازوی کی؟ به بازوی امپریالیست‌های قاتل؟! از کدام تضاد؟ از تضاد میان کرزی و قسیم فهیم و خلیلی؟ این سازمان بر همه چیز واقف و آگاه بود، همه چیز را پیش از پیش می‌دانست و بر آن فکر کرده بود:

ادامه دارد